



پخش زنده برنامه های تلویزیونی ▶

مهم ترین خبرها

'شصت کشته' در خونین ترین روز اعتراضات سوریه
GMT 17:10

تردید در مقرون به صرفه بودن تکمیل نیروگاه بوشهر
GMT 17:41

سپاه: تهران ۲ تا ۳ هزار ضد انقلاب و مخالف دارد
GMT 16:43

خبرهای بیشتر از هنر ایران

نگاهی به خاطرات پروانه بهار



یادی از مرتضی نی داوود، خالق
آهنگ مرغ سحر

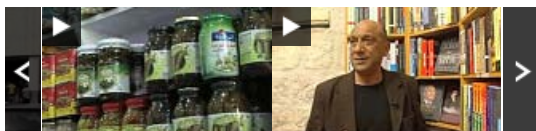


بهار، نماینده نسلی در آستانه جهانی نوین

" وطن درخطر است"; روس و بریتانیا در شعر بهار

۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ویدیو



افزایش چشمگیر صادرات
ایران به افغانستان

کتابفروشی که ممکن
است از اسرائیل اخراج
شود



مآیاشگاه بین المللی خودرو در نیویورک

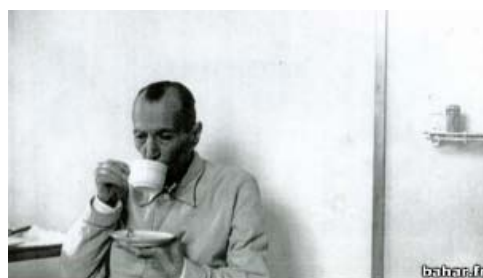
پریننده ترین ها

قصیده به جای سرمقاله

محمد قائد

نویسنده و مترجم

به روز شده: 15:37 گرینویچ - پنج شنبه 21 آوریل 2011 - 01 اردیبهشت 1390



بهار در بستر بیماری در سویس

لغتت به روز باد و بر این نامه های روز

وین رسم ژلخایی و این قوم ژلخای

ملک الشعراى بهار، ۱۳۰۱

جرایدی که با جهش و انفجار و گشایش اجتماعی عصر

مشروطیت سیل آسا بیرون می آمد دیگر، برخلاف روزگار

ورود این پدیده به ایران در نیمه اول قرن نوزدهم، "کاغذ

خبر" خوانده نمی شد. درحرحال، بسیاری از آن نشریات تنها نیمی از آن دو

خصوصیت را داشتند: کاغذ بودند اما نه چندان حاوی خبر.

بسیاری از جراید آن عصر را بیشتر می توان شننامه هایی حامل نظر یک فرد

دانست که در ساعات روز علناً به فروش می رسید (یا کرایه داده می شد —

در ادامه به این نکته می رسیم). در مغرب زمین قرن هجدهم، روزگار رشد

کاغذ خبر، جریده نگار تکرو و نامتعارف کم نبود (مشهورترین آنها: تامس پین

در آمریکای عصر استقلال). اما روزنامه به معنی متعارف تا حد زیادی با اخبار

دنیای بازرگانی رونق می گرفت و از نظر مالی با آگهی تجارتنی سر پا می

ماند.

نخستین روزنامه های ایران بیش از هر چیز برای تنویر افکار بود، بی آنکه تجارت هنوز نیازی

به روزنامه احساس کند. زبانی مناسب این نوع نوشته و آدم هایی کاربلد هم فرصت پرورش

نیافته بود. پس باید از خزانه فرهنگ موجود جامعه کمک می گرفتند: شعر و ادبیات کلاسیک.

یکی از کسانی که به طور "طبیعی" از حیطه ادبیات به عرصه جریده نگاری پرتاب شد

محمدتقی بهار مشهور به ملک الشعرا بود.

اشاره کنیم که شغل ملک الشعرايي با قآنی در عصر فتحعلیشاه پایان یافت. محمدشاه شعر

قآنی و دیگران را دوست داشت اما اهل عیش و عشرت نبود. نصرالدین شاه به جای پرداخت

مبلغی برای توصیف گیسوی یار و رخ جانان در غزل، ترجیح می داد به منظور حفظ بردن از

سیمای شادی افزای پریروایانی موطلایی و متبسم با دکولته های سخاوتمندانه، از زیر سنگ هم

شده پولی حسایی فراهم کند و به زلیت پاریس و برلن و بادن بادن بشتابد.

خبر و عکس

- ۱ شصت کشته* در خونین ترین روز اعتراضات سوریه
- ۲ سپاه: تهران ۲ تا ۳ هزار ضد انقلاب و مخالف دارد
- ۳ باشگاه ورزش لختی ها در اسپانیا افتتاح شد
- ۴ پلیس دریایی ایران از حرکت دانشجویان به سوی بحرین جلوگیری...
- ۵ نمایشگاه بین المللی خودرو در نیویورک

ویدیو و صدا

- ۱ پخش زنده برنامه های تلویزیونی
- ۲ پوشش خبری مراسم عروسی سلطنتی بریتانیا
- ۳ زنان افغان، شاکای از متلک گویی مردان
- ۴ تاثیر سلیقه کیت میدلتون بر صنعت مد در بریتانیا
- ۵ اجرای تازه ای از نمایش 'مکبث' در نیویورک

شبکه های اجتماعی

بی بی سی فارسی در فیسبوک		پیوندید
بی بی سی فارسی در توئیتر		دنبال کنید
بی بی سی فارسی در یوتیوب		مشترک شوید

محمدتقی صبوری لقب پدرش را که ملک الشعراى موقوفات خراسان بود به ارث برد. اما این عنوان کاملاً عاریتی نبود. پس از صد سال، اهل نظر قبول دارند که آخرین سرآمد سلسله قصیده سرایان بزرگ زبان پارسی است.

جریده نگاری را از زادگاهش مشهد آغاز کرد و همراه با فعالیت های سیاسی و پارلمانی در تهران ادامه داد. چند سالی پس از برقراری نظام مشروطه، وثوق الدوله، یکی از رئیس الوزراهای بشین وپاشو در آن روزگار، او را به مدیریت روزنامه نیمه رسمی ایران گماشت. تلقی بهار از این سمت نشان از زیرکی و رندی دارد: کار را انجام می دهم اما اسمم نباشد.

او هم بر این عقیده بود که نظام پارلمانی ایران ناکام مانده، قیام و قعود و استیضاح های مضحک و سقوط پاپی کابینه های مستعجل گری از کار فروبسته می گشاید، هیئت حاکمه ناکرآمد جامعه فرتوت ایران قادر به اداره نیست و برای پیشبرد مملکت در مسیر ترقی نیاز به هدایت و حمایت قدرتی خارجی مانند بریتانیاست. قرار و مداری رسمی با آن دولت را بد می دانست.

”

در سال ۱۲۹۴ روزنامه اش نوبهار ۱۶ روز برای این کنایه توقیف شده بود: "خدایا، پروردگارا، تو به حکمت و مشیت بالغ خود به آلمان بیزمارک، به اتریش مترنخ، به فرانسه ناپلئون دادی و به ما نیز آنچه لایق و درخور آن بودیم عطا نمودی."

گرچه اوایل کار در روزنامه ایران تقیه می کرد، گویی نمی خواست دیده شود که در آن جاست، زمانی که حسن وثوق زیر قرارداد ۱۹۱۹ امضا گذاشت بهار در همان روزنامه به ستایش او، هم به نثر و هم نظم، پرداخت. بی سبب نبود ترکش های پیامد مخالفت شدید افکار عمومی با قرارداد به او هم خورد. نوشته اند مانند سید ضیاءالدین طباطبائی و چند تن دیگر، از پاداش حامیان قرارداد بی نصیب ماند.

پیشتر، در سال ۱۲۹۴ روزنامه اش نوبهار ۱۶ روز برای این کنایه توقیف شده بود: "خدایا، پروردگارا، تو به حکمت و مشیت بالغ خود به آلمان بیزمارک، به فرانسه ناپلئون دادی و به ما نیز آنچه لایق و درخور آن بودیم عطا نمودی." توهین به شاه تلقی شد. شش سال بعد که صعود سردار سپه مقاومت ناپذیر به نظر می رسید غیر از این فکر می کرد: احمدشاه کم سن و سال و مبادی آداب شاید در حد مترنخ و بیسمارک نباشد، اما برای جایی مانند ایران خیلی هم بد نیست.

بعدها در "تاریخ مختصر احزاب سیاسی"، در یادآوری خاطرات سال های پرهرج و مرج بین خلع محمدعلی شاه و قدرت گرفتن رضاخان، به عصر "مخالفان مطلق هر چیز و هرکس" اشاره کرد.

ادیبی سیاسی بود و اینکه مضامین مورد نظرش را به نظم بیان کند طبیعی به نظر می رسید، هرچند که موضوع شعرش ادیبانه و حتی مؤدبانه نباشد.

ظاهراً زمانی که یکی از جریده نگاران همعصر متهمش کرد مام میهن را فروخته است (شاید حسین صبا، مدیر ستاره ایران، که درباره او چنین مطالبی می نوشت: "من تو را یک نفر بی شرف، بی وجدان، دزد، تریاکی، مخبط، دو رو و مزدور اجنبی می شناسم") بهار خندگ جگردوز در چله کمان نظم گذاشت:

ابلهای زان خط که هر روزش به دفتر می کشی

بر سر تقوی و ایمان خط دیگر می کشی

مادر خود را تو خود بردی به آغوش حریف

از چه مادر [...] آه از بهر مادر می کشی

من اگر می می خورم تو چیز دیگر می خوری

ور من افیون می کشم تو چیز دیگر می کشی

”

ادیبی سیاسی بود و اینکه مضامین مورد نظرش را به نظم بیان کند طبیعی به نظر می رسید، هرچند که موضوع شعرش ادیبانه و حتی مؤدبانه نباشد.

این قطعه، با عنوان "به یکی از روزنامه نویسان هتاک ۱۳۰۲-۱۳۰۱"، در دیوان اوست. اینکه شاعر بنشیند برای فحش و فضیحت مطبوعاتی نیز وزن و قافیه و ردیف جور کند آن اندازه عجیب نیست که بعدها چنین مطالبی را در دیوانِ قطورترشونده اش بگنجاند.

نثرش در جریده نگاری عاری از پیچیدگی و سجع و وزن و سایر بازی های ادبی بود. با این همه، به خودش حق می داد در شعر (برای رعایت وزن) کلماتی بگنجاند که بسیاری خواننده ها را به سراغ فرهنگ لغت می فرستد. در قصیده ای در وصف روزگار خوش نوجوانی و جوانی ("اولا عرض فکل ها اینقدر وسعت نداشت/ ثانیاً فکر جوانان اینقدر لاغر نبود") می سراید:

روزنامه گردهم، با سائسان همسر شدم

و اندر آن دوران کسم زین سائسان همسر نبود

سائس به معنی سیاسی کار، تربیت کننده و کلردان است. و در بیتی کمتر غلبه در همین بره:

روزنامه نویس بودم من

با افاضل جلیس بودم من

در شیوه جریده نگاری تکفهره قصیده به عنوان سرمقاله، جای چندانی برای آموزش همکاران و مرید و شاگرد و پیرو نیست. اما رفاقت کوتاه مدت بهار با میرزاده عشقی — روزنامه نگار ناکام، شاعر ناکام، نماینده نویسنده ناکام و کلاً جوان ناکام — که با ترورش پایان یافت، پربار بود.

بهار هشت ده سالی بزرگتر از عشقی بود (تقریب به لحاظ گرفتاری تبدیل تاریخ قمری به شمسی است که در منابع مختلف نتایج متفاوت به دست داده) اما قریحه و طبع شعرش را می ستود.

دوستی شان با برخورد قلمی تندی شروع شد اما هم بهار بسیار ملایم با عشقی تا کرد و هم عشقی به مرتبه ادبی بهار احترام می گذاشت. آن زبان تند را که بر سر حریفان می باراندند به یکدیگر روا نمی داشتند.

عشقی درباره بهار و محافظه کاری روزافزونی نوشت: "سرمقاله های روزنامه نوبهار آقای ملک الشعرا (که نویسنده به واسطه حیثیت ادبی او، به او احترام می گذارد) در ده سال قبل اغلب ندای انقلاب و دعوت به شورش بود. نمی توان گفت که ده سال قبل ایشان عقیده به انقلاب نداشتند و آنها را مصنوعی می نوشتند، چه اگر مصنوعی بود در قلوب اثر نمی کرد و مکرر امتحان شده که عقاید مصنوعی هیچ گونه اثری در قلوب مستمعین ننموده. پس باید یقین داشت که نویسنده نوبهار در آن ایام واقعاً انقلابی و پاک بود ولی چون پنج شش سال

متممادی داخل مبارزه با طایفه مستبدین و مرتجعین بودند خودشان هم مرتجع شدند."

حمله ای تند همراه با احترامات فائقه به سخنوری نامدار که "خودشان هم مرتجع شدند."

قطعه ای (در اقتفای "واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند") که کسانی تصور کرده اند عشقی خطاب به بهار سرود، (به گمان من) در هجو وحید دستگردی ازادبای آن روزگار است: "عامیان شعر تو با شکر برابر می کنند/ عارفان زین وَهْمِ باطل خاک بر سر می کنند" تا می رسد به: "از دهانت هر سخن کاید برون چون شکر است/ پس یقین رندان... و الی آخر.

اما اینها را عشقی پیش از شروع دوستی با بهار دربره او ساخته بود:

من از سپیدیِ عمامه ملک دانم

که بی کلاه سرش ماند و ماستمالی شد

اشاره به دستار سفید بهار در سال های جوانی که بعدها آن را از سر برداشت و به اصطلاح مکلا شد. و در مستزاد مشهورش "مجلس چهارم":

می خواست ملک خود برساند به وزارت

با زور سفارت

افسوس که عمامه برایش سر خر بود

دیدنی چه خبر بود



بهار در جوانی، پیش از اینکه دستار بردارد و به اصطلاح "مکلا" شود.

بهار در سال ۱۳۰۱ تصحیحی بر قصیده "دماوند" خویش را که پیشتر در روزنامه خودش، نوبهار، درج شده بود "نظر بدین که نوبهار هفتگی تا چندی منتشر نخواهد شد" در روزنامه عشقی به چاپ رساند: "بین کوه وزو که ولکان پمپی در آن واقع شده و کوه آتنا که آتشفشان سیسیل در سالیان اخیر در آن به وقوع پیوسته، اشتباه دست داده و این اشتباه هم مربوط به یکی از فزلاست که اصرار کرده بود اثبات نماید که قله آتشفشان سلسله وزو همان قله آتنا بوده" و الی آخر. امان از دست فزلا.

مطالبی که عشقی در بیست و چند شماره روزنامه قرن بیستم، تا مرگش در تیر ۱۳۰۳، و بهار در نشریات مختلف منتشر کرد یقیناً بر افکار عمومی تأثیر می گذاشت. اما مشخص ترین تأثیرشان، از نظر پرخواننده بودن، انتشار ترجیع بند جنجال برانگیز "جمهوری نامه" در نوروز ۱۳۰۳ علیه برنامه رضاخان سردار سپه برای برقراری جمهوری بود. این سروده مشترک (با مطلع "ترقی اندر این کشور محال است/ خرابی از جنوب و از شمال است"، و ترجیع بند "دریغ از راه دور و رنج بسیار") عمدتاً زائیده طبع بهار است گرچه مضامینی آشکارا متعلق به عشقی هم در آن دیده می شود.

(در کتاب "سیمای نجیب یک آنلاشیست" دوستی بهار و عشقی را به تفصیل شرح داده ام. از سوگنامه هایی که برای عشقی گفتند تنها سروده های بهار را آورده ام که در دوسه سال آخر زندگی عشقی با او دوست بود و او را "اولین مقتول ما" — در مبارزه با رضاخان سردار سپه بر سر جمهوری و تغییر سلطنت — لقب داد. بهترین تحقیق در جریده نگاری بهار که می تواند پایه هر بحثی در این باره قرار گیرد کار دکتر نصرالدین پروین است. در اینترنت می

پیشتر تمایل به تکیه بر بریتانیا را با خطر بلشویسم توجیه کرده بود. پس از شهریور بیست مانند بسیاری دیگر از اهل فکر و قلم (و شاید زیر تأثیر دامادش یزدان بخش قهرمان) به چپ گرایش یافت و حتی رئیس جمعیت هواداران صلح شد. اما کار مطبوعات را پس از تجدید مطالعی کوتاه در سال های ۱۳۲۱ و ۲۲ کنار گذاشت و تا مرگش در ۱۳۳۰ به تدریس ادبیات در دانشگاه تهران پرداخت.

در کنار موفقیت ها و ناکامی ها و توقیف ها و تعطیل ها و خط عوض کردن ها و پشتک و واروهای مطبوعاتی - سیاسی، بحثی شیرین هم جای خودش را دارد. خریدن یا نخریدن: مسئله این هم هست یا نیست؟

مطبوعات ایران از همان ابتدای پیدایش گرفتار ناخن خشکی خواننده ها بود. در روزنامه وقایع اتفاقیه در سال ۱۲۳۰/۱۸۵۱، سومین سال سلطنت ناصرالدین شاه، اخطار شد چون "حکام و مبشران ولایات حسب الامر اقدس همایونی" عمل نکرده اند و فهرست نام کسانی که باید روزنامه بخرند تاکنون به مرکز نیامده، "اگر حکام و مباشرین ولایات صورت اسامی اشخاص مزبور را به نزد مباشرین روانه نمایند چون امثال امر دیوانی ننموده اند و مسامله کرده اند دیوانیان عظام از آنها مؤاخذه نمایند."

”

شانزده سال بعد بار دیگر شخص شاه برای کمک به بخش اشتراک روزنامه رسمی وارد عمل شد و مستوفی الممالک، وزیر مالیه، را موظف کرد دستور دهد اشخاص به زبان خوش روزنامه بخرند وگرنه "معادل آن تنخواه از مقرری دیوانی او مقطوع خواهد شد." اشخاص روزنامه نخوان بی علاقه و خسیس مورد نظر نه، به اصطلاح قدیمی، یک مشت آب حوضی، بلکه اعیان و اشراف و اعضای هیئت حاکمه بودند.

پیشتر تمایل به تکیه بر بریتانیا را با خطر بلشویسم توجیه کرده بود. پس از شهریور بیست مانند بسیاری دیگر از اهل فکر و قلم (و شاید زیر تأثیر دامادش یزدان بخش قهرمان) به چپ گرایش یافت."

در نخستین سال های مشروطیت در عهد محمدعلی شاه، روزنامه فکاهی حشرات الارض چاپ تبریز خبر از تشکیل "یک کمپانی صرفه جویی از ده نفر تاجر و کاسب بازار شهر" داد برای "اجاره کردن هر شمره ای از روزنامه به نیم شاهی از روزنامه فروش"، و "اعضای کمپانی" پس از ده دقیقه و خواندن روزنامه، آن را پس می دادند.

در سال ۱۳۰۱، میرزاده عشقی در روزنامه اش می نالید: "جریده قرن بیستم را در بازار و اغلب نقاط دیگر شهر به کرایه می گیرند و می خوانند و هرچه از بچه روزنامه فروش ها خواهش کردیم که این بی انصافی و عمل خلاف وجدان را ترک کنند چاره نشد."

در صفحه اول روزنامه نیمه رسمی ایران به خوانندگان توصیه می شد روزنامه را کرایه نکنند و آن را به "همین قیمت که ارزان ترین روزنامه در عصر حاضر است" بخرند.

ملک الشعراى بهار در سال ۱۳۰۲ به خوانندگان قاعداً متمکن و سطح بالای نوبهار (البته فقط مرد) التماس می کرد حق اشتراک بپردازند و دست از کنس بازی و مفتخوانی بردارند:

"آقایان محترم!

". . . متجاوز از دو هزار و پانصد تومان تاکنون اداره قرض نموده و قریب به پنجهزار تومان

از مردم طلبکار هستیم که با آن مبلغ بایستی بودجه باقی سال را پردازیم — آیا در این صورت انصاف است که از طلب خود صرف نظر نموده و نوبهار عزیز را که یک دوره مسائل علمی و ادبی و اخلاقی و اجتماعی را برای درس فرزندان جامعه جمع و نشر می نماید خوابانیده و این مجموعه نفیس را که یکی از گرامی ترین یادگرای قلمی نویسندگان معاصر است نامی بگذاریم؟ یا مروت هموطنان ما سزاوار می داند که هرچه داریم از باقی مانده اثاث البیت و کتاب فروخته و خرج طبع و نشر باقی سال نمائیم؟ . . .

"ما [برای انتشار] یک دوره مجله نفیس دانشکده که ارزان تر از نوبهار تمام می شد نهصد تومان متضرر شده . . . و [با خود] شرط کردیم که دیگر زیر بار هوسرانی نرفته و در محیطی که زیرکان و زبردستان قوم مساعی خویشتن را در اخذ شهریه و حقوق و درک مقامات طلبه ملکی مصروف می دارند، ما لااقل از جیب خود چیزی صرف مساعی فکری و شعری ننمائیم."

شاید در ذهن حقیقت جو اما پریشان اندیش ایرانی این اعتقاد ته نشین شده باشد که هرگاه روی محصول به اصطلاح فکری به مثابه کالا قیمت بگذارند فقط دکان است، و پرداخت وجه برای روزنامه و مجله یعنی دور ریختن پول نازنین.

سالیانی دراز پس از آن همه گله و خواهش نشران مطبوعات، از جمله بهار، منظره آدم هایی که ردیف در پیاده رو ایستاده اند و روزنامه های روی دکه را رایگان مطالعه می کنند همچنان به احتمال صددرصد ایران است و یقیناً فقط ایران است.



در این زمینه بیشتر بخوانید

مطالب مرتبط

شصتمین سالگرد بهار: عکس هایی از نوجوانی تا سالخوردگی 21 2011

بیطرفی، جانبداری، جاسازی پیام 3 2010

نگاهی به زندگی و شعرهای بهار

موضوعات مرتبط

هنر ایران, فرهنگ ایران

خبرهای بیشتر از هنر ایران

نگاهی به خاطرات پروانه بهار GMT 15:32 یادی از مرتضی نی داوود، خالق آهنگ مرغ

سحر GMT 14:48 بهار، نماینده نسلی در آستانه جهانی نوین GMT 14:31

خدمات

سایت های مرتبط در بی بی سی

ТО ИК

پشتو

عربي



ویجت



موبایل



آر اس اس



پادکست



دریافت روزانه اخبار از طریق ایمیل

